**سخن نخست/بهار یا رستاخیز تجلّی**

پدید آورنده : ، صفحه 4

|  |
| --- |
| بهار، رستاخیز تجلّیات خداوندی است. هر برگ سبز دست دعایی است که به آسمان ها بلند است و طراوت همیشگی را از پیشگاه خداوند، آرزومند. هر غنچه نو شکفته به دلِ تنگی می ماند که در حال تجربة شکوفایی است تا بتواند در سایة انبساط روحی با خدای بسط آفرین رابطه ای سبز و بهاری برقرار کند.  هر درخت پرشکوفه به کهکشانی از ستاره می ماند که درصدد ارتباط با خدای خورشید آفرین است و آسمان هر شب با هزاران ستاره، افلاکیان خاک نشین را رصد می کند چرا که شیوة خاکساری این سالکانِ طریق شب زنده داری را دوست می دارد؛  و خورشید و ماه، به دو چشم همیشه بیدار و ستاره باری می مانند که شب و روز حیرت زدة آن جمال بی مثال اند ولی جز اینه گردانی نصیب دیگری از آن حسن لایزال ندارند:  جلوه گاه رخ او دیدة من تنها نیست  ماه و خورشید همین اینه می گردانند1  باید این بدن های زنده نمای مرده را در معرض گلنفسی های نسیم بهاری قرار داد تا در اثر بویایی و شکوفایی گل-های ارغوانی -این چلچراغ های زیبای خداوندگاری- خون تازة حیات در رگ رگ آن ها بجوشد و سرود زندگی کردن بیدلانه را با پرستوهای همارهْ مهاجر بهاری، زمزمه کنند.  این درختانند همچون خاکیان  دست ها برکرده اند از خاکدان  با زبان سبز و با دست دراز  از ضمیر خاک می گویند راز  این درختان زرد پاییزی که مزة اضطرار را در برگ برگ خود احساس می کردند، سرانجام به مرتبه ای از استحقاق نایل آمدند تا به اذن او بهاری شدن خود را در پهن دشت زمرّدین سبزه ها جشن بگیرند، و این پیام بهاری را در ذهن ما تداعی کنند که:  گفت پیغمبر ز سرمای بهار  تن مپوشانید یاران، زینهار!  زآنک2 با جان شما آن می کند  کان بهاران با درختان می کند  لیک بگریزید از سردِ خزان3  کان کند کاو کرد با باغ و رزان4  از امیر المؤمنین علی(ع)نیز نقل شده است که:  تَوَقَّوا البَردَ فی اَوَّلِهِ و تَلَقَّوهُ فی آخِرِهِ، فَاِنَّهُ یفعَلُ فی الاَبدانِ کَفِعلِهِ فی الاَشجار، اَوَّلُهُ یحرِقُ و آخرِهُ یورقُ.5  از سرمای خزان که در اول می رسد بپرهیزید و سرمای بهاری را که در آخر سال آغاز می شود، پیشباز روید و بپذیرید؛ زیرا سرما در هر دو حالت آن می کند که با درختان می کند؛ در اوّل می سوزاند و در آخر برگ و یار می دهد.6  و ما را اگر نصیبی باشد می توانیم با عنآیت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنافداه و با همت خضرِ وارستة مسیحا نفسی بدون هراس و دلواپسی، حیات نوینی را درگسترة کران ناپیدای روحانیت و معنویت تجربه کنیم، ان شاء الله.  گفت پیغمبر که نَفحَت های حق  اندرین ایام می آرد سبق  گوش و هُش دارید این اوقات را  در ربایید این چنین نَفْحات را  نفحه آمد، مر شما را دید و رفت  هر کرامی خواست، جان بخشید و رفت ...7  پس به تأویل این بود کانفاس پاک  چون حیات است و، حیات برگ و تاک  از حدیث اولیا، نرم و درشت  تن مپوشان زانک دینت راست، پشت  گرم گوید، سرد گوید، خوش بگیر  تا زگرم و سرد بِجْهی8 وَز سعیر9  گرم و سردش نو بهار زندگی ست  مایة صدق و یقین و بندگی ست  زان که ز او بستانِ جان ها زنده است  زین جواهر بحر دل آکنده است10  جان هآیتان همیشه بهاری باد!  **پی نوشت**  1- از لسان الغیب حافظ شیرازی.  2- زانک: زانکه، زیرا.  3- سردِخزان: سردی خزان.  4- رزان: تاک ها، درختان انگور؛ مثنوی معنوی، جلال الدین محمد مولوی، به تصحیح رینولد.ا. نیکلسون، به اهتمام دکتر نصرالله پور جوادی، تهران، انتشارات امیر کبیر، سال 1363، ص 134 و 135.  5- احادیث مثنوی، انتشارات دانشگاه تهران، ص 21؛ شرح مثنوی شریف، بدیع الزمان فروزانفر، تهران، 1361، ج 3، ص 839 و 840.  6- همان.  7- مثنوی معنوی، ص 116.  8- بَجْهی: برخیزی. برای رعآیت وزن عروضی شعر باید حرف (ج) به سکون تلفظ گردد.  9- سَعیر: آتش، زبانة آتش، آتش دوزخ.  10- مثنوی معنوی، ص 125. |